

# آواز پر جبرئیل

دکتر حسین وحیدی

مهر دارنده دشت‌های فراخ خروش برآورده به هوشیدر گوید: ای پسر زرتشت  
دین نیک را برقرار ساز و به‌خورشید تیزاسب بانگ زده گوید: به‌جنبش‌درآی  
چه هفت‌کشور گیتی تیره و تار گردید.

بهن یش

بر دلم گرد ستم‌هاست خدایا می‌پسند  
که مکدر شود آئینه مهر آئینم  
حافظ

از نوشته‌های پر بار و ژرف فرزانه بزرگ ایران، شهاب‌الدین یحیی سهروردی،  
شیخ اشراق، نوشته کوتاهی است با مرئوس «آواز پر جبرئیل» که در این نوشته، مانند  
دیگر نوشته‌ها، فرزانه بزرگ، اندیشه‌های روشن و پر ارج خود را برپایه دیدمان و  
باور و جهان‌بینی و فرزانه کهن ایران باز می‌گوید؛ سهروردی در این نوشته پس از  
پیشگفتار کوتاهی درباره دیدارش با پیرانی چند در خانقاه، از گفتگوش با پیری سخن  
به‌میان می‌آورد و چنین می‌نویسد:

«گفتم: مرا از پر جبرئیل خبر ده . گفت: بدان که جبرئیل را دو پر است: یکی  
راست و آن نور محض است، همگی آن پر مجرد اضافت بود اوست به‌حق. و پر دست‌چپ،  
پاره‌ای‌نشان تاریکی برو، هم‌چون کلفی بر روی ماه، همانا که به‌پای طاوس ماند و آن‌نشانه  
بود اوست که یک‌جانب به ناپود دارد. و چون نظر به اضافت بود او کنی با بود حق،  
صفت با بود او دارد، و چو نظر به استحقاق ذات او کنی، استحقاق عدم دارد، و آن‌لازم  
شاید بود است.

و از پر چپش که قدری ظلمت با اوست سایه‌ای فرو افتاد، عالم زور و غرور از  
آن است. و این نور که از پس ظلمات است شعاع پر راست است.

پس عالم غرور صدا و ظل پر جبرئیل است، اعنی پر چپ، و روان‌های روشن از پر  
راست اوست و حقایقی که القا می‌کنند همه از پر راست است از آن او، و قهر و صیحه و  
حوادث هم از پر چپ اوست.

پرسیدم شیخ را این پر جبرئیل آخر چه صورت دارد؟ گفت ای غافل ندانی که این همه رموز است که اگر بر ظاهر بدانند این همه طامات بی حاصل باشد.<sup>۱</sup> همان گونه که در پایان نوشته بالا می خوانیم: «گفت ای غافل ندانی که این همه رموز است» شیخ اشراق از پر جبرئیل و آواز و دو بال چپ و راست آن که یکی فروغ است و دیگری تاریکی، برای باز گفت يك دیدمان دیرینه ایرانی همائی و همستاری (تضاد) فروغ و تاریکی در هستی و زندگی بهره گرفته است. بودن دو نیروی همزاد و همستار به چهر فروغ و تاریکی در هستی و در زندگی، از همان آغاز پی ریزی فرهنگ ایران، پایه و بنیاد نگرش و دیدمان و جهان بینی و باور ایرانی شد که با گذشت زمان با نگاهداری بنیاد و چیستی (ماهیت) خود در هر گام زمان، به چهر و آساج و دید گاهی ویژه و با پوششی رازگونه درآمد که در این نوشتار گوشه ای از این فراگشت و دگرگونی آورده می شود. و نخست یادآور می شود که این نوشتار هرگز گوشه ای هم از دیدمان همائی و همستاری فروغ و تاریکی را روشن نمی سازد و بل در آن تنها گذری می شود به آن چه که درباره آن باید کتابها نوشته شود. و چون سخن از راز به میان آمد که: «ای غافل ندانی که این همه رموز است» نخست سخن کوتاهی می آورم درباره جهان رمز و رازها در فرهنگ ایران.

### جهان رمز و رازها در ایران

فرهنگ ایران، تاریخ ایران و هر چه در ایران بوده و هست دو رویه دارد. يك رویه نمایان و يك رویه پنهان. رویه نمایان همانست که همگان می بینند و همگان درخور دریافت خویش در می یابند. و اما رویه دیگر، رویه پنهان، که چهره راستین ایران چه در گذشته و چه در کنون همین رویه بوده است و هست. رویه ای نا آشکار و ناپیدا و رازآمیز اما دریاگونه و ژرف و پر ورمش (تموج) که اگر از روی آب و از ورمه ها فروتر رویم به جهانی شگفتی آور و پر بار و پر ارج بر می خوریم که آن را مرز و کرانه نیست. این رویه و این جهان چیست و چرا در ایران چنین جهانی پدید آمده؟ خود جستار پیچیده ای است که باید درباره آن بسیار خواند و بسیار نوشت. و اما دست یابی به این جهان چگونه انجام می گیرد؟ نخست ایرانی بودن و در ایران زیستن و سپس آشنا شدن با این جهان و دریافتن و شناختن کلید و دریچه و پانهادن به آن و برای این که تا اندازه ای به چگونگی جهان رازها آشنا شویم سخن دو فرزانه ایرانی را در این باره می آورم:

۱. مجموعه مصنفات شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی - جلد سوم، مشتمل بر مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق به تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، از انتشارات: انجمن فلسفه ایران.

كلك زبان بریده حافظ در انجمن ،  
 با کس نگفت راز تو تا ترك سو نکرد  
 چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس  
 سر پیاله ببوشان که خرقه پوش آمد  
 آن کسی است اهل بشارت که اشارت داند  
 نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست  
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز  
 ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست  
 رازی که بر خلق نهفتیم و نگفتیم  
 با دوست بگوئیم که او محرم راز است  
 گر خود رقیب شمع است اسرار از او ببوشان  
 کان شوخ سر بریده بند زبان ندارد  
 گفت آن یار کزو گشت سردار بلند  
 عیبش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

از فردوسی:

تو این را دروغ و فسانه مخوان  
 بیکسان روش در زمانه مدان  
 از او هرچه اندر خورد با خرد  
 دگر بر ره رمز و معنی برد  
 و یادآور می‌شوم که نشناختن رمز و رازهای ایران و شناخت ایران تنها با شناخت  
 رویه نمایان آن، سخت ما را به بیراهه می‌کشاند، يك دلیل این که برخی از بیگانگانی  
 که درباره ایران سخن گفته‌اند سخنان بسیار سست و بی‌پایه است برای آنست که اینان  
 در برخورد با ایران تنها رویه نمایان آن را شناخته‌اند و رویه پنهان را یا دریافته‌اند  
 و یا توانایی دریافت آن را نداشته‌اند. این نوشته‌های ویل دورانت را درباره فرهنگ و  
 شهروندی (تمدن) ایران بخوانیم.

«حالی باید دانست که خط نویسی را ایرانیان سرگرمی زنانه می‌پنداشتند و کمتر  
 در بند آن بودند که از عشق‌ورزی و جنگاوری و شکار دست بردارند و به کار نویسندگی  
 اشتغال ورزند و اثری ادبی ایجاد کنند».

«چنان به نظر می‌رسد که ایرانیان قدیم جز هنر زندگی هیچ‌هنری به فرزندان خود  
 نمی‌آموخته‌اند. ادبیات در نظر ایشان همچون تجملی بود که به آن کمتر نیازمند بودند

و علوم را همچون کالاهایی می‌دانستند که وارد کردن آن‌ها از بابل امکان‌پذیر بود. درست است که تمایلی به شعر و افسانه‌های خیالی داشتند ولی این کار را برعهده مزدوران و طبقات پست اجتماع می‌گذاشتند و لذت سخن‌گفتن و نکته‌پردازی و لطیفه‌گویی در گفت و شنید را برتر از لذت خاموشی و تنهایی و مطالعه و خواندن می‌شمردند و با مردن خنیاگران شعر نیز از میان رفت.<sup>۱</sup>

و برای این که بدانیم گفته و پیل‌دورانت درباره فرهنگ و تمدن ایران تا چه اندازه درست است، يك گفته دیگر او را از کتاب یاد شده می‌آورم.

«ولی چگونه ممکن است دماغ باختری، خاور زمین را فهم کند، هشت‌سالی که من در مطالعه و مسافرت گذراندم به‌من فهماند که اگر يك مرد باختری تمام عمر خود را به مطالعه در قضایای خاور زمین وقف کند باز هم نمی‌تواند روح اسرارآمیز شرقی را چنان که هست درك کند.»

اینک به ژرفای زمان می‌رویم و درباره چون و چند آواز پر جبرئیل یا دیدمان فروغ و تاریکی در چند گامه زمان، سخنی کوتاه و فشرده می‌آوریم.

#### از دیو تا پر جبرئیل

پر جبرئیل و به‌ویژه پر راست آن که «نور محض» است و «روان‌های روشن» و «حقیقی که القا کنند» برخاسته از آن است، پرتوی است از پرتوهای «دیو»، آری دیو، همان واژه‌ای که با آن آشنائیم و امروزه در زبان فارسی معنی باشنده‌ای افسانه‌ای و درشت‌اندام و زشت‌چهره و بدن‌هاد را می‌دهد. اما در گذشته دور دیو معنی دیگری داشته است، معنی فروغ و روشنایی که هم‌معنی پر راست جبرئیل است.

واژه دیو که اوستایی آن‌داو است از واژه اوستائی دو (du) گرفته شده که به معنی روشنایی است و در آغاز معنی خدا را داشته است، خدای روشنایی، واژه‌ای که در لاتین به‌چهر دنوس (Deus) در فرانسوی Dieu و در آلمانی Zeus به معنی خدا درآمده است. واژه day انگلیسی به معنی روز و واژه «دی» ماه نیز از ریشه دو و دیو اوستایی است. در برهان قاطع درباره دیو می‌نویسد: «دیو کنایه از مردم پهلوان و دلیر و شجاع باشد. استاد دکتر معین در پژوهش خود زیر این واژه نوشته‌اند: دیو در پهلوی Dev- در اوستا Daeva دو، هندی باستان Deva یعنی خدا. این کلمه در قدیم به گروهی از پروردگاران آریایی اطلاق می‌شده ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورمزدا پروردگاران قدیم یا دیوان گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپایی به‌استثنای ایرانیان معنی اصلی خود را محفوظ داشته است.»

۱. همان کتاب. ۲. همان کتاب.

بنابراین می بینم که پر روشن جبرئیل به گونه ای همان دیو یا روشنایی یا مهر است که در برابر آن پر چپ یا تاریکی نهاده شده است. اینک کمی به جلوتر برویم و رد پای پر جبرئیل، فروغ یا مهر را در ایرانویج بیابیم.

### مهر در ایرانویج

هزاران سال پیش زندگی شهروندی ایرانیان در ایرانویج، خوارزم کنونی و کرانه های رودهای جیحون و سیحون و فراتر از آن سرزمین های رو به قطب آغاز می گردد. در آن سرزمین ها که به گفته وندیداد ده ماه زمستان بود و دو ماه تابستان، زندگی در میان دونو که تاریکی و روشنایی و سرما و گرما نهاده شده بود. زیست بر پایه بهره برداری از زمین، گرما و روشنایی را می خواست، روشنایی و گرمایی که از آسمان و از پرتو خورشید می آمد. در پرتو گرما و خورشید زمین جانی می گرفت و زندگی جنبشی می یافت که تاریکی و سرما در می رسید و باز همه چیز را سرد و فسرده می کرد. پس از دیدگاه یک باشنده ساده اندیش ایرانویج جهان و زندگی آوردگاه این دو نیرو بود. همه چیز از پرتو آفتاب و تابش خورشید برمی خاست و تاریکی و سرما دشمن همه چیز بود. خورشید و فروغ آن، مهر خدای زندگی بخش بود و پرستیدنی بود. و گفتنی است که پرستش خورشید و مهر، تنها در ایرانویج نبود. مردمان در همه جا در آغاز، خورشید و آفتاب را چون خدا می پرستیدند. مولانا در داستان سلیمان و ملکه سبا درباره خورشیدپرستی مردمان سرزمین سبا گوید:

رو به وی آرید کو اختر کند  
خوار کرده جان عالی نوخ را  
ابلهی باشد که گوئیم او خداست  
آن سیاهی ز تو چون بیرون کنی  
که سیاهی را ببر واده شعاع  
تا بنالی یا امان خواهی از او  
و آن زمان معبود تو غایب بود

می پرستید اخترى کو زر کند  
می پرستید آفتاب چرخ را  
آفتاب از امر حق طباح ماست  
آفتابت گر بگیرد چون کنی  
نی به درگاه خدا آری صداع  
گر کشندت نیم شب خورشید کو  
حادثات اغلب به شب واقع شود

۱. وارونه باور کسانی که فرهنگ و شهروندی ایران را از تاریخ هایی چون یک هزار و دو هزار پیش از میلاد و از فرمانروایی مادها می آغازند فرهنگ و شهروندی در ایران پیش از سرمای بزرگ در پایان دوره جمشیدی آغاز شده است. چون با آزمایش های کربن ۱۴ سرمای بزرگ ایران در یازده هزار سال پیش بوده و همچنین با دلیل های بسیار دیگر تاریخ فرهنگ و شهروندی ایران از تاریخی پیرامون پانزده هزار سال پیش آغاز می گردد. در این باره نوشتاری دارم که می آورم.

واره‌ی از اختران محرم شوی  
تا بینسی آفتاب نیمشب

سوی حق گر راستانه خم شوی  
چون شوی محرم گشایم با توب

بدینسان در ایرانویج گرامی داشت و پرستش خورشید و فروغ آن، مهر، دین و آئین مردم شد. و دیدمان‌های گوناگون که هر یک به گونه‌ای با مهر وابسته بود پدید آمد. فردوسی در گفتگو از دین فریدون و مردم زمان او گوید:

بفرمود تا آتش افروختند  
پرستیدن مهرگان دین اوست  
همه عنبروزعفران سوختند  
کنون یادگار است از او ماه مهر  
نن آسای و خوردن آئین اوست  
بکوش و نونج ایچ منمای چهر

دیدمان‌های دیرینه ایرانی درباره مهر یا فروغ گوناگون بود، گروهی که به زروان (زمان) باور داشتند، روشنایی و تاریکی را فرزندان زمان بیکران (زروان‌اگر نه) می‌دانستند «کیومرثیان گفتند که اصل آغازین هستی روشنایی بود، ولی روشنایی از نیرویی دشمنانه به هراس افتاد و از این هراس و آن دشمنی، تاریکی پدید آمد. یکی از شاخه‌های فرقه زروانی بر آن بود که اصل آغازین دستخوش شك شد، و اهریمن از آن شك زاد. این حزم از فرقه دیگری نام برده و گفته است که این فرقه نور را اصل، و ظلمت را معلول تباهی بخشی از نور محسوب دانست.»<sup>۱</sup> از دیدگاه مهریان دیرین مهر میانجی میان فروغ جاودانه (انغروجا) و فروغ پدیدار (نور محدث) و یا میانجی میان آفریدگار و آفریدگان است. مهر ایزد روشنایی است و در زمین مهر نگهدار زندگی است و از هر چیز که زندگی را بسازد پشتیبانی می‌کند و با هر چیزی که زندگی را تباہ کند می‌ستیزد. و یاد آور می‌شوم که دیدگاه ایرانی درباره خدا و زندگی با دیدگاه‌های دیگر دوگانه است. از دیدگاه ایرانی مهر آفریدگار با مهر در پهنه زندگی یکی است و میان آن دو جدایی نیست و این یکی بودن از همان واژه مهر نمایان است. مهر هم به معنی روشنایی و ایزد روشنایی است و هم به معنی محبت و هم به معنی پیمان. این دیدگاه ایرانی درباره مهر و خدا در روزگارهای پسین دیدگاه یگانگی هستی (وحدت وجود) را پدید آورد که سرچشمه آفریده‌های بسیار درخشان در پهنه اندیشه و ادب ایران گردید.

و اینک چون و چند نمایش مهر در پهنه زندگی.

پیمان‌ها زمانی<sup>۲</sup> مردمان، چهره نخستین مهر

در مهریشت که یکی از دلکش‌ترین یشت‌های اوستاست پس از این که در آغاز در

۱. سیر فلسفه در ایران، اقبال لاهوری، ترجمه ا. ح. آریان‌پور.

۲. هازمان و هازش از واژه هك اوستایی برابر سك لاتین به معنای گردهمایی و اجتماع گرفته شده است. (واژه از: دکتر ص. کیا.)

چند سطر از مهر ستایش می‌شود، بیدرنگ مهر به زندگی می‌پیوندد و از پیمان و پیمان-  
شکنان و نبرد با آن‌ها سخن به میان می‌آید و این نخستین راز مهر است که چرا مهر که  
میانجی میان فروغ جاودانه و فروغ پدیدار است اینسان به زندگی مردمان می‌پیوندد و  
بی‌درنگ پرسمان (مسأله) پیمان و پیمان‌شکنان بامهر می‌آمیزد.

«اهورامزدا به اسپنتمان زرتشت گفت: ای اسپنتمان هنگامی که من مهر دارنده  
دشت‌های فراخ را بیافریدم او را در شایسته ستایش بودن مساوی، در سزاوار نپایش  
بودن مساوی با خود من که اهورامزدا هستم) بیافریدم.

ای اسپنتمان، پیمان شکننده ناپاک سراسر مملکت را ویران سازد. مثل صد  
(تن از اشخاصی است) که (به گناه) کید آلوده باشد و قاتل مرد پاکدینی باشد. ای  
اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان بشکنی نه آن (پیمانی که) تو با یک دروغ پرست و نه آن  
که تو با یک راستی پرست بستی زیرا معاهده با هر دو درست است خواه دروغ پرست و  
خواه راستی پرست.»<sup>۲</sup>

همان گونه که می‌خوانیم در نخستین کرده مهریشت، در سرآغاز بیدرنگ سخن از پیمان و  
پیمان‌شکنی است که بزه آن برابر بزه «کشتن مرد پاکدین» و کید (گناه بزرگ) است و  
هر کس هر پیمانی که می‌بندد می‌باید به پیمانش پایند باشد، خواه با راستی پرست پیمان  
بسته باشد و خواه با دروغ پرست. و چرا پیمان بستن و پایند بودن به پیمان در آن زمان  
این اندازه از دیدگاه مهر و مهرپرستان ارج دارد؟ می‌باید پاسخ را در ساختار نخستین  
گردهمایی و هازش (اجتماع) و شهرگرایی و شهروندی مردمان آن زمان بدانیم و به ناچار  
اشاره‌ای به دیدمان (تثوری - نظریه) ژان ژاک روسو بکنیم.

ژان ژاک روسو اندیشه‌ور و فرزانه فرانسوی درباره پدید آمدن نهادی به نام دولت  
بر زیر هازمان، دیدمانی دارد که در میان دیدمان‌ها، نام و آوازه و ارج بسیاری دارد.  
بنابراین دیدمان در آغاز و در روند بالندگی و هازش، مردمان به گامه‌ای رسیدند که برای  
سامان دادن به زندگی خود ناچار شدند بخشی از آزادی‌های بی‌مرز خویش را فرو نهند  
و آنرا به نهادی بر زیر هازمان واگذارند.

و این کار را بر پایه پیمانی کردند که روسو آن را «قرارداد اجتماعی» (پیمان

---

۱. عبارت «دشت‌های فراخ» یا «مرتع وسیع» که در برگردان‌های اوستا می‌آید برگردان عبارت  
«واروگشویثوی توایش» است. گشو به معنای جان و جهان، یو که در واژه یوغ به جا  
مانده به معنای پیوند و آورو به معنای گسترده و فراخ است. که همین‌دی آن‌ها می‌شود  
«جان و جهان پیوند بزرگ و فراخ» یا «پیوندگار جان و جهان» که هم از دید برگردان  
و هم از دید معنا با درونمایه مهر سازگارتر است تا دارای مرتع یا دشت‌های وسیع.

۲. مهریشت، کرده ۶، برگردان: استاد پوردآود.

هازمانی) می‌نامد و کتاب خود را با همین نام می‌نویسد. دیدمان روسو درست است؛ زیرا پژوهش‌های هازمان‌شناسی آشکار می‌کند که پیش از پدید آمدن داد (قانون) و دین و دیگر بربست‌های هازمانی، آنچه زندگی مردم را سامان می‌داد، پیمان‌هایی بود که مردمان میان خود می‌بستند و همین پیمان است که در مهریشت در کرده<sup>۱</sup> به میان می‌آید و مهر، نگهبان پیمان‌های مردمان و یاباه گفته دیگر نگهبان سامان هازمان می‌گردد. جز مهریشت فرگرد چهارم و نبدیداد نیز ویژه پیمان و کیفرشکستن پیمان‌های کوناگون است<sup>۲</sup>.

### مهر، نگهبان جنگجویان

گردهمایی و هازش و شهروندی و زیست پدمانداری<sup>۲</sup> (اقتصاد) آغازین به‌ناچار به برخورد مردمان بر سر بدست آوردن بن‌مایه‌ها (منابع) می‌انجامد و بنابراین جنگ و ستیز، پاره‌ای از زندگی مردمان می‌گردد و مهر که آفریدگار زندگی و نگهبان پیمان‌هاست می‌باید در نبرد مردمان برای زیست هم، نگهبان آن‌ها باشد و جنگجویان را پشتیبانی کند. «مهر را می‌ستائیم، کسی که جنگجویان در بالای پشت اسب بدو نماز برند و برای قوت مرکب و صحت بدن (خویش) استغاثه کنند تا آن که دشمنان را از دور بتوانند شناخت و هماوردان را بتوانند بازداشت تا به دشمنان کینه‌جوی بداندیش بتوانند غلبه نمود.»

### مهر، نگهبان کشت و کار

زندگی برپایه کار و کشت استوار است و شهروندی با خانه سازی و گسترش خان و مان گسترش می‌یابد، و مهر، نگهبان زیست و آفریدگار زندگی، در این پهنه نیز می‌باید مردمان را به سوی کشت و فراورش بکشاند و کشتزارها و خان‌ومان‌ها را نگهبان باشد. «مهر را می‌ستائیم، نخستین ایزدی که پیش از خورشید فناپذیر در بالای کوه‌ها برآید، آن‌جایی که کوه‌های بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان... موجود است... آن‌جایی که ستوران آرام دارند و پناه‌گاه سالم ستوران است. کسی که ستون‌های خانه‌های بلند ساخته شده را حفظ کند. تیرک‌ها را قوی دارد و به خان‌ومان‌گله‌ای از ستوران و (گروهی) از مردمان بخشد.»

### مهر، نگهبان سامان و راستی

زندگی نخستین برپایه سامان و راستی استوار است و همین سامان است که بانام

۱. یادآور می‌گردد که یشت‌ها در بردارنده اندیشه‌ها و آئین‌های پیش از زرتشت است.

۲. پیمان و پدمان به معنی اندازه است و پدمانداری درخت معنی اقتصاد را می‌دهد.



«اشا» و همستار (ضد) آن دروغ بامعنی گسترده آن به مهر وابسته می‌گردد. مهر نگهبان سامان و راستی می‌شود و با دروغ به سختی می‌جنگد. و سامان و راستی چنان پربهاست که مهر دشمنان سامان و راستی را با سخت‌ترین چهری به کیفر می‌رساند:

«اوست کسی که می‌تواند پریشانی و هراس (به‌آنان) دشمنان مستولی نماید. سرهای مردمانی را که به مهر دروغ گویند او (از بدن‌ها) پرتاب کند. سرهای مردمانی که به مهر دروغ گویند جدا شود.»

### مهر، نگهبان ساختار هازمانی

در روند بالندگی مردمان و در شهروندی و شهرگرایی، ساختار هازمان چهارمی گیرد و خانواده و مان و ویس (ده، قبیله) و زنتو (شهر) و کشور پدیدار می‌شود و مهر نگهبان زندگی، نگهبان ساختار هازمان نیز می‌شود و اگر بزرگ این نهادها راه کژ بیوید آن‌ها را به کیفر می‌رساند.

«اگر به او بزرگ خانواده دروغ بگوید یا بزرگ ده یا رئیس ناحیه یا شهر یا مملکت (آن‌گاه) مهر غضبناک آزرده، خانه و ده و ناحیه و مملکت و بزرگان خانواده و بزرگان ده و رؤسای ناحیه و شهریان مملکت و سروران مملکت را تباہ سازد.»

### مهر، نگهبان زن و خانواده

زن بستر زندگی است و به‌ویژه در هازمان‌های نخستین و روزگار مادرسالاری که زن کارهای بسیار به‌دست دارد و از ارج بسیاری برخوردار است مهر می‌باید نگهبانی زنان را به‌دست داشته باشد.

«از تست که خانه‌های سترگ از زنان برآزنده برخوردار است. از گردون‌های برآزنده، از بالش‌های پهن و بسترهای گسترده بهره‌مند است. از تست که خانه‌های بلند ساخته شده از زنان برآزنده برخوردار است.»

### یاران مهر:

مهر را یارانی است. ایزدان به‌سرام (پیروزی)، سروش (فرمانبرداری)، رشن (دادگری)، ارشتاد (درستی)، پازند (نیک‌بختی و فراوانی) و ارت (توانگری و ثروت). این یاران هستند که مهر با آن‌ها سامان و خوشی و شادمانی و سرشاری و آسایش را در زندگی مردمان روان می‌سازد.

این بودچون و چند مهر در آغاز زندگی هازمانی و شهروندی ایرانیان در ایرانویج

و اینک دنباله گفتار و چون و چند مهر در گامه‌های دیگر.

چهر دیگر مهر، نبرد میان خرد و خورشید و میان بیابان و شهر زندگی هازمانی می‌بالد و می‌گسترده. اندیشه‌ها نیز می‌بالد. از بالش زندگی و اندیشه، به ناچار پرسمان‌های تازه پدید می‌آید که بزرگترین پرسمان‌ها، پرسمان‌های برخاسته از رفتن و ایستادن و جلو رفتن و واپس ماندن است. بنیاد زندگی و چیستی (ماهیت) زندگی رفتن و جلو رفتن را می‌خواهد و گروهی از مردمان به ناچار جلو می‌روند، هم در آوردگاه زندگی و هم در پهنه اندیشه. در برابر پیشتازی و گرایش به پیش رفتن، سازه‌ای (عامل) به نام خو و خوگیری هست که آدمی به آن چه که خو گرفت می‌چسبد و آن را به آسانی رها نمی‌کند و در برابر هر چیزی که با خواهش ناسازگار باشد می‌ایستد و می‌ستیزد.

در ایرانویج و در آغاز زندگی هازمانی نیز چنین روندی پدید می‌آید. خرد و اندیشه می‌بالد و در کار شناخت هستی راه‌های تازه‌ای پدیدار می‌شود. و در آوردگاه زندگی نیز راه و روش‌های نخستین جایش را به راه و روش‌های دیگر می‌دهد که در هر دو پهنه و زمینه، دو پدیده پدیدار می‌شود، در برابر دیدگاه ساده ستایش مهر و فروغ و روشنایی یا دیویسنی، مزدایسنی یا خردگرایی پدیدار می‌شود و در برابر زندگی کوچندگی، زندگی شهری و شهروندی. در هر دو زمینه، خوگیران بر خو گرفته‌های اندیشه‌ای و زیستمانی خویش می‌چسبند و در برابر رویدادهای تازه می‌ایستند و برمی‌خیزند و جنگ تازه در می‌گیرد. جنگ میان دیویسنی‌ها و مزدایسنی‌ها و جنگ میان شهریان و بیابانیان. و اینک گوشه‌ای از این روند در شاهنامه.

### فراگرد (پروسه) شهروندی در ایران

فراگرد (پروسه) شهروندی در ایران در شاهنامه و در دیگر نامه‌های کهن با نام کیومرث آغاز می‌شود. کیومرث از دو واژه «گئو» به معنای زنده و «مرت» به معنای مردن ساخته شده است و «کیومرث» یعنی «زنده‌میرا» یا انسان. در شاهنامه و دیگر نامه‌ها آغاز شهروندی در ایران چنین می‌شود که کیومرث یا زنده‌میرا یا انسان دست از کوچ و کوچندگی و خانه بدوشی می‌کشد و برای ماندگار شدن و آغاز زندگی شهروندی به کوه می‌رود و با بهره‌گیری از آسانی‌هایی که کوه برای خانه‌سازی فراهم می‌سازد برای خویش خانه می‌سازد و سپس به گرفتن و رام کردن ددان می‌پردازد. که این گفته شاهنامه از دیدگاه هازمان‌شناسی درست است. زیرا در سرزمین‌های کوهستانی برای نخستین بار انسان خانه‌اش را در کوه و با بهره‌گیری از شکاف سنگ‌ها و پوشیدن روی شکاف‌ها می‌سازد و همراه با خانه‌سازی نخستین کار انسان رام کردن ددان می‌گردد. بدین‌سان در ایرانویج زندگی شهروندانه آغاز می‌گردد، اما کوچندگان و بیابانیان زندگی تازه را

بر نمی تابند و با شهریان به ستیز می پردازند و سرانجام جنگ میان دو گروه درمی گیرد. در آغاز شهریان کم توان و کم شمار در برابر کوچندگان بیابانی شکست می خورند و ویله کنان به کوه باز می گردند.

دو تا اندر آورد بالای شاه  
به چنگال کردش کمرگاه چاک  
تبه گشت و ماندانچمن بی خدیو

بزد چنگک واژونه دیو سیاه  
فکند آن تن شاهزاده به خاک  
سیامک برای خود و دست دیو

زمان می گذرد و شهریان پیشرفته با یاری گرفتن از اندیشه به پیداکردن آتش و پیداکردن آهن از سنگ و ساختن جنگ افزار و رام کردن جانورانی چون اسب دست می یابند و همین پیشرفت ها سرانجام آن ها را در جنگ با دیوان بیابانی یاری می کند. یادآور می شود که در شاهنامه و اوستا هر جا سخن از دیو به میان می آید آماج دیویستی یا مهرپرست و دیویستی بیابانی است.

به دانش ز آهن جدا کرد سنگ  
کز آن سنگ خارا کشیدش برون  
کجا زو تبر ازه و تیشه کرد

نخستین یکی گوهر آمد به چنگک  
سر مایه کرد آهن آب گون  
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

★

پدید آمد آتش از آن سنگ باز  
از او روشنایی پدید آمدی

نشد مار کشته ولیکن ز راز  
هر آنکس که بر سنگ آهن زدی

★

بسرید و برشتن نهادند روی  
کنیم آشکارا گشاییم ز بند  
خورش کردشان سبزه و گاه وجو

پس از پشت میش و بره بشم و موی  
هر آن چیز کاندز جهان سودمند  
ز پویندگان هر که بد نیک رو

و سرانجام جنگ

برفتند جادو سپاهی گران  
همی باسمان برکشیدند غو  
بیامد کمر بسته رزم و کین  
ز یکسو دلیران کیهان خدیو  
نبد جنگشان را فراوان درنگ  
دگرشان بگرز گران کرد پست  
بجان خواستند آنکهی زینهار

همه نره دیوان و افسونگران  
دمنده سیه دیوشان پیش رو  
جهاندار تهمورث پاکدین  
ز یکسو غواش و دود دیو  
یکا یک بیاراست با دیو جنگ  
از ایشان دو بهره بافسون بست  
کشیدندشان خسته و بسته خوار

و چنین بود ترا کرد شهروندی و واکنش در برابر آن در بهینه زندگی، اما جزاین،

در پهنه اندیشه و دیدمان نیز فراگرد دیگری پدید می‌آید که آن برخورد میان دیویسنی و مزدایسنی است. و در این جا یادآور می‌گردیم که در آوردن رویدادهای بالازمان و مرز - های زمانی به دیده نیست. این رویدادها درست در چه زمانی بوده و آغاز و انجام آن چه زمانی بوده است؟ این‌ها را نمی‌توان پاسخ گفت. آن چه پاسخ گفتنی است خود رویدادها و چون و چندان‌هاست.

### دیویسنی و مزدایسنی

با پیدایش اشوزرتشت و اندیشه‌ها و دیدمان‌های وی، مهر پای به گامه تازه‌ای می‌نهد. مهر که تا آن زمان خدا انگاشته می‌شد از پایگاه خدایی پایین می‌آید و در رده ایزدان یا ستودگان هستی نهاده می‌شود. و در برابر مهر، اهورامزدا، هستی بخش دانای بزرگ ستایش می‌شود و از همین جا راه مزدایسنی‌ها از راه دیویسنی‌ها یا پرستندگان مهر و روشنایی جدا می‌گردد. مزدایسنی‌ها به هستی بخشی و آفرینش و خرد هستی رو می‌کنند و جهانی فراخ‌تر و گسترده‌تر فرادید می‌آورند و خدا را در همه نمودهای هستی و در همه آفریده‌ها می‌بینند و از اندیشه و خرد برای واگشایی پرسمان‌های هستی‌یاری می‌گیرند و پندار و باورهای پنداری از جمله مهرپرستی ساده را رها می‌کنند.

اما همان گونه که در پهنه زندگی خوگیران به ساختار گذشته به آسانی نمی‌توانند دست از شیوه زیست خود بکشند، در زمینه اندیشه و باورمان نیز همین رویداد پدید می‌آید، اندیشه و باور دیویسنی و پرستش مهر به آسانی از پهنه اندیشه‌ها و زندگی بیرون نمی‌شود و نبرد میان دیویسنی‌ها و مزدایسنی‌ها آغاز می‌گردد. هات ۳۲ گات‌ها باز گوئی چون و چندان این نبرد است.

ای دیویسنی‌ها.

همه شما و آن‌هایی که شما را بسیار می‌ستایند،  
دارای سرشتی از اندیشه ناپاک و زشت هستند،  
کردار شما که از دروغ و خودستایی برخاسته،  
شما را در هفت کشور به بدی زبانزد کرده است.

\* \* \*

ای دیویسنی‌ها،

بدینسان شما مردمان را چنان گمراه کرده‌اید که بدترین کارها را انجام می‌دهند،  
و باز بانزد شدن به دوستی با شما،  
از اندیشه نیک دوری می‌جویند،  
و از خرد خداوندی و راستی و پاکی می‌گریزند.

\* \* \*

۱. ایزد از واژه یزته گرفته شده به معنای ستوده.

ای دیویسنی‌ها،  
پدیتسان شما با کردار اهریمنی و با اندیشه و گفتار و کردار زشت و آموزش  
سروری به دروندان،

مردم را قریب دادید؛  
و آن‌ها را از زندگی خوب و جاودانه بازداشتید.

\* \* \*

آموزگار بد.

سخنان دینی را برمی‌گردانند،  
و با آموزش‌های خود زندگی خردمندانه را تباه می‌کند،  
و مردم را از داشتن سرمایه‌گرانه‌های راستی و اندیشه نیک باز می‌دارد،  
ای مزدا و ای اشا،  
من با سخنانی که از دلم برمی‌خیزد،  
نزد شما گله می‌دارم.

\* \* \*

آنان سخنان دینی را برمی‌گردانند،  
نگرش ستایش‌آمیز به زمین و خورشید را گناه می‌شمارند و بدترین کارها می‌انگارند،  
نیک‌اندیشان را به سوی دروغ می‌کشانند،  
کشت‌زارها را ویران می‌کنند،  
و شمشیر به روی راستان می‌کنند

\* \* \*

ای مزدا.

مردمانی چون آنان،

زندگانی را تباه می‌سازند،

بدکاران را بزرگ می‌شمارند

زنان و مردان را از رسیدن به آماج بخشایش ایزدی باز می‌دارند،

و راستان را از نیک‌اندیشی باز می‌گردانند.

\* \* \*

آنان با آموزش‌های خود،

مردمان را از بهترین کارها باز می‌دارند،

با گفتار فریبنده زندگی مردم را تباه می‌کنند.

۱. در این بند از آئین‌های دیویسنی‌ها که در شب انجام می‌گرفت یاد شده است.

تا گرهما و کرین<sup>۱</sup> را بر راستان و پاکان برتر بردارند.  
و برای خواستاران دروغ سروری بخواهند.  
و مزدا برای کارهای آنان کيفری سخت نهاده است.

\* \* \*

هرگونه توانی که گرهما،  
در سایه بدترین منشها آرزوی به دست آوردن آن را دارد،  
در انجام زندگی خود او را به تباهی می کشاند.  
ای مزدا،

در آن گاه، گرهمایان بازبایش (استغاثه) بسیار خواهان شنیدن پیام پیام آور تو هستند.  
پیام آوری که راستی را در برابر آنان نگاهداری می کند.<sup>۲</sup>  
و بدیستان مهرپرستی که روزگاری پایگاه بالندگی و گسترش زندگی و پایگاه  
اندیشه و باورمانی مردمان در ایرانویج بود با واپس ماندن از گردونه تند تاز اندیشه  
و زندگی و با چسبیدن به تراداد (سنت)هایی پندارگونه که نگهدار و پشتیبان آنها  
گرهماها و کرپانها بودند، خود به تاریکی فراگردید که همستار آن خرد و اندیشه و  
روشن دلی و روش بینی برخاسته از دیدمان و فرزانه زرتشت بود. از این رو پدید آمدن  
زرتشت در فرهنگ ایران رویداد بزرگی است که با آن، فرهنگ ایران از ساده بینی و ساده  
اندیشی نخستین پای به ژرف بینی و درست بینی برخاسته از نگرش اندیشه و روانه و فرزانی  
نهاد و از این پس بود که نبرد فروغ و تاریکی به نبرد میان اندیشه و پندار، خردمندی و  
بی خردی و راستی و کژی فراگردید. با پدید آمدن زرتشت و اندیشه های وی همانند نبرد  
میان شهریان و بیابانیان در زمینه آرمسان و باور و اندیشه و دین نیز نبرد میان دو  
گروه دیویسنی و مزدا یسنی درمی گیرد. گشتاسب شاه ایران کیش زرتشت را می پذیرد  
و دیویسنی ها یا مهرپرستان و رهبر آنان ارجاسب از این رویداد آگاه می گردند و میان  
دیویسنی ها و مزدا یسنی ها نخست نامه و پیام فرستاده می شود و سرانجام به جنگ می انجامد.

هم اندر زمان شد سوی شاه چین	پس آگاه شد فره دیوی اربین
فرود آمد از گاه ترکان خدیو	چو ارجاسب بشنید گفتار دیو
ز شاه جهان پر ز تپهار شد	از اندوه او سست و بیمار شد
شنیده سخن پیش ایشان براند	پس آنکه همه موبدان را بخواند
بشد فره ایزد و پاک دین	بدانید، گفتا کز ایران زمین
به ایران به دعوی پیغمبری	یکی مرد آمد بدین آوری

۱. گرهما و کرپن رهبران دینی دیویسنی  
۲. گاتها. برگردان: نویسنده.

همی گوید از آسمان آمدم  
خداوند را دیدم اندر بهشت  
به دوزخ درون دیدم اهریمن  
پس آن که خداوند از بهر دین  
سر نامداران ایران سپاه  
که گشتاسب خواندش ایرانیان  
برادرش نیز آن سوار دلیر  
همه پیش آن دین پژوه آمدند  
گرفتند از او سر بسر دین اوی

ز نزد خدای جهان آمدم  
هرین زند و استا همه او نوشت  
نیارستمش گشت پیرامنا  
فرستاد نزدیک شاه زمین  
گوانمایه فرزند لهراسب شاه  
بهستش یکی کشتی اندر میان  
سپهدار ایران که نامش زریز  
وز آن پیر جادو ستوه آمدند  
جهان شد پر از راه و آئین اوی

می بینیم که در گفته‌های بالا فردوسی واژه «دیو» را به کار می‌برد. دیوی که از گفتار زرتشت به گشتاسب آگاه می‌شود و تازه را به گوش ارجاسب می‌رساند که با بازگشت به گفته‌های پیش، این دیو باشنده افسانه‌ای درشت اندام بدنهاد نیست و بل «دیویسنی» است یعنی «پرستنده آفتاب» مهرپرست و خورشیدپرست. و باز می‌بینیم که پذیرفتن دین زرتشت از سوی گشتاسب خشم مهرپرستان را برمی‌انگیزد به گونه‌ای که از همان آغاز سخن، ارجاسب با دشنام از زرتشت یاد می‌کند و واژه‌های زشت درباره زرتشت به زبان می‌آورد و برای گشتاسب نامه می‌نویسد و او را برای بازگشتن از دین دیرینه می‌نکوهد:

به خود روز روشن بکردی سیاه  
ترا دل پر از بیم کرد و نهیب  
بدست اندرون تخم زفتی بکشت  
بیاراستی راه و آئینش را  
بزرگان گیتی که بودند پیش  
چرا فنگریدی پس و پیش را

شنیدم که راهی گرفتی تباه  
بیامد یکی پیر مردم فریب  
سخن گفت از دوزخ و از بهشت  
تو او را پذیرفتی و دینش را  
بیفکندی آئین شاهان خویش  
تبه کردی آن پهلوی کیش را

در جنگ‌های بسیار میان دیویسنی‌ها و مزدایسنی‌ها سرانجام دیویسنی‌ها شکست می‌خورند و با بدست آوردن پیروزی، گشتاسب اسفندیار را به گسترش آیین زرتشت به جهان گسیل می‌دارد. در حالی که از مردم ایران همچنان گروهی دیویسنی می‌مانند و گروهی نیز با گسترش شهروندی دست از دشت و بیابان نمی‌کشند و همچنان زندگی کوچنده خویش را دنبال می‌کنند.

مهر مسیحا

گردونه مهر به جلو می‌تازد و به پیش می‌رود و هر بار نمود و چهر تازه‌ای به خود

۱. هنوز کیش مهرپرستی ساده‌نخستین با چهرهای گوناگون دریاور برخی فرقه‌ها در کشور ما هست و هنوز هم مانند روزگار دیرین برخی از مردم کشور ما زندگی کوچنده دارند (ایل بختیاری و...)

می‌گیرد و در این رفتن و بيمودن‌هاست که باز مهر از ژرفای به هم پیچیده اندیشه و زیست‌مرمان بیرون می‌آید و برمی‌تابد و راه و روش و دیدماني تازه فراراه مردمان می‌نهد. که یکی از برجسته‌ترین نمودها پدید آمدن یکی از رازآمیزترین و برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ فرهنگ ایران، مهر مسیحاست. این چهره بزرگ فرهنگ ایران کیست و چون و چند اندیشه او چه بوده؟ پاسخ را باید در پژوهش‌های بسیار و در پژوهش‌های دو فرزانه روزگار ما دریافت.

«در عهد اشکانی و ساسانی دو مذهب جدید در ایران پیدا شد که بحث در آن‌ها از نظر تاریخ دین و فرهنگ اهمیت دارد. ظهور مسیحا یا مهر در اوایل اشکانیان بود و دعوت مانی در اوایل ساسانیان و پیش از دعوت عیسی مصلوب (ع). کتب تاریخ و تفسیر قرآن راجع به ظهور يك مسیحی تقریباً شش قرن پیش از زمان واقعی میلاد عیسی مصلوب (ع) مطالبی نوشته‌اند. نمی‌دانم چه پیش آمده که تاکنون این روایات صریح مورد توجه جویندگان واقع نگردیده است.

مذهب مسیحائی شاخه‌ای از زرتشتی است که نزدیک به بودایی شده باشد. نام مسیحا و مذهب مهر یا عشق، زینت ادبیات عرفانی فارسی است.

از مانی و عقاید او مدارك بیشتری در دست است. مانی تقریباً شش قرن بعد از مسیحا ظهور کرده و دلیل حقانیت او بشارت‌های مسیحا می‌باشد. مذهب مانی طریقه مخصوصی از بودایی است که عقاید زرتشتی را با تعبیر و تفسیر به طرف مسلك خود می‌کشد. در ادبیات فارسی زهد خشک و ظاهرپرستی مانویان باطنی را نکوهش کرده‌اند. در ذیل نکاتی که مربوط به تاریخ‌گذاری عهد این دو ظهور است تا حدود گنجایش این جزوه تذکر داده می‌شود.

### مهر یا مسیحا

آثار بسیاری در کشورهای مختلف مغرب از معابد پیروان مذهب مهر باقی است ولی اطلاعات نوشته راجع به این آئین را زمامداران کلیسا از بین برده‌اند. در کتب تاریخ و تفسیر شرق کلیات مهمی راجع به ظهور و عصر مهر دیده می‌شود ولی آن‌ها هم به واسطه حك و تحریفاتی که در تاریخ‌گذاری حوادث و اسامی اعلام و جغرافی کرده‌اند قبل از کشفیات اخیر ممکن نبود زمینه مبرجی برای بحث قرار گیرد.

دو نکته مهم در اولین نظر بر روایات شرقی و غربی توجه را جلب می‌کند:

- ۱- رسوم دین مسیح قدیمتر از عصریست که برای میلاد مسیح مشهور شده‌است.
- ۲- دو مسیح در دو عصر مختلف ظهور کردند و یکی از آن دو مصلوب نشده‌است.

۱. زنده‌یاد ذبیح بهروز و دانشمندگرا نمایه استاد دکتر محمد مقدم.



در رسالهٔ دوم پولس به فرنتیان فصل یازدهم آمده است:

«زیرا اگر کسی آید و سخن گوید از عیسی دیگری جز آنکه از وی سخن گفتیم اگر شما را روانی دیگر رسد که نرسیده است - یا انجیلی جز آن چه پذیرفته اید بایستی بر دباری شایان کنید.»

روی یکی از سکه‌های اشکانی که از یک قرن پیش از میلاد است بعد از نام پادشاه اشکانی نام «کریستو» نوشته شده است که باعث تعجب شده.

کلمهٔ «کای» که در این سکه پیش از نام «کریستو» آمده تا آنجایی که تحقیق کرده ایم به معنی دوستدار است.

در تاریخ سیستان نام یکی از پادشاهان که از ظهورش بشارت داده اند و در سال ۴۴۴ تاریخ ظهور وی خواهد آمد «کراستان» می باشد.

### میلاد و بعثت و رحلت مهر یا مسیحا

در سال ۱۴۵۴ رصده سال بعد از ملک اسکندر و در سال ۵۱ اشکانی روز جمعه پنجم بهار مادر مهر بشارت می یابد «توقیعات تقویم‌ها» پس از این که ۲۷۵ روز از بشارت گذشت یکشنبه شب، ۲۵ دسامبر مهر زائیده می شود و به این مناسبت روز دوشنبه ۲۶ دسامبر همین سال اول ژانویه و اول تاریخ جدیدی می گردد که شش روز با تاریخ تقویم‌های تورفانی اختلاف دارد.

نام ماهی که ماه اول تاریخ میلاد مهر است در فارسی دی ماه و در ماه‌های سیستانی کریشت است و قابل ملاحظه می باشد.

روز اول این تاریخ که در اوایل زمستان است روز مهرگان و اول سال مجوس مهری و مانوی می باشد. مهر در سن بیست و پنج سالگی مبعوث می گردد و دعوت می کند و چهل سال میان مردم به دعوت می پردازد و انجیل با بشارت‌های خود را در نامه ارتنگ می نویسد. روایاتی در کتب اسلامی مسطور است که مسیح (ع) چهل سال در میان مردم دعوت کرد. سالی که مسیحا مبعوث شده ۲۴۷ پیش از میلاد است که قابل ملاحظه می باشد زیرا این عدد در روایات مربوط به اشکانی دیده می شود.

وفات یانیران مهر دوشنبه چهارم شهریورماه در روز عید شهریورگان سال ۱۵۱۸ مار رصده در یازدهمین ساعت روز که نزدیک نیمه شب می باشد اتفاق افتاده است. لهذا روز سه شنبه ۱۷ حزیران مطابق ۱۴ ذیحجه به حساب قمری کیسه شده از روزهای متبرک و ایام تشریق و ایام بیض می باشد.

روز ۱۷ حزیران که روز متبرکی بوده آن را روز «مهرین» می نامیدند که روز پری و کمال مهر باشد. روز مهرین نزد مجوس مهریه و مانویه اول سال و نوروز بود روز

۱۶ و ۱۷ حزیران از روزهای عبادت و جشن و متبرك هستند. این روز وفات به حساب تقویم‌های تورفانی روز یازدهم حزیران است. سال ۱۵۱۸ مار رصد مطابق سال ۲۰۸ پیش از میلاد است که چهل سال پیش از خرابی دوم بیت‌المقدس می‌باشد. ویرانی دوم بیت‌المقدس در سال ۱۶۸ پیش از میلاد است.

مانی در سال ۵۲۲ نییران آخر روز یکشنبه چهارم ماه مهر چهارده روز به اول بهار مانده در ابتدای سال خوك در ژندان مرده است.

تاریخ میلاد و وفات مانی را با تاریخ میلاد و وفات مهر داده‌اند.

### ترجمه نوشته تورفانی

(وفات مهر دوشنبه چهارم شهریور ساعت یازده)

... چون شهریاری که زین و تن‌پوش نهد و رخت دیگر پوشد. بدین سان پیهم روشن فرا نهاد تن بارباره رزمگاه و در ناو روشن درآمد و رخت بغانی گرفت با دیهیم تابان و بساک هزیر هنگامی که بغان روشن از راست و چپ می‌شدند باسنج و سرودمانند برق تیز و نیازك تند به سوی بامستان صبح روشن و ماه گردون همراه بغان به ورج بغانی پرید و نزد پدر اهورامزدا بماند.

بی‌کس و سوگوار کرد سراسر رم راستان را چه کندخداي درگذشت... در هنگام... و در شهریاری اخترپد... در شهریورماه، شهریور روز دوشنبه جام یازده به سوی پدر روشن به کردگاری سوی میهن روشن».

این بودبخشی از نوشته زنده‌یاد ذبیح بهروز و اینك دیدگاه استاد دکتر محمد مقدم.

### مهر سوشیانس

در نیمه هزاره یازدهم، يك هزارونیم پس از زرتشت، در سال پنجاه و یکم شاهنشاهی اشکانی، نیم‌شب میان شنبه بیست و چهارم و یکشنبه بیست و پنجم دسامبر ۲۷۲ پیش از میلاد مهر سوشیانس از مادرش ناهید در میان يك تیره سکایی ایرانی در شرق ایران زائیده‌شد. از سده سوم و چهارم پس از میلاد که دین عیسوی در غرب آسیا و شمال آفریقا و در اروپا رواج شد، و دین «نو- زردشتی» را ماسانیان در ایران نشاخشند. با آن که دین عیسوی در همه چیز مینوی و مادی از دین مهر پیروی می‌کرد و دین زردشتی ساسانی زیر نفوذ دین مهری اشکانی بود، امپراتوران رم پس از قسطنطنین و کلیسا در غرب و شاهنشاهان ساسانی و موبدان زردشتی در ایران دست به یکی کردند و همت بر آن گماشتند

۱. تقویم و تاریخ در ایران، زنده‌یاد ذبیح بهروز.

که نام مهر و دین او و یادمان‌های آن از روزگار ناپدید شود و آنچه را که نمی‌شد از میان برداشت به نام دیگری وانمودکنند.

اوگوستین، پدر کلیسا، در نیمه دوم سده چهارم پس از میلاد در خستوانی نامه خود (دفتر هشتم بند ۹)، با آن که درباره پیروان دین مهر می‌نویسد که ویکتورینوس استاد ادب در رم «تا آن زمان پرستنده بت‌ها و امباز در رسم و آئین‌های زشت و ناروا بود که بیشترین آزادگان و بزرگان رم به آن سر نهاده بودند، در سراسر نوشته‌های خود نام مهر را نمی‌برد و به جای آن می‌گوید: او که کلاه دارد و به نظر می‌آید کلیسا حتی بردن نام مهر را ناشایست و ناروا می‌دانستند با آن که سپستر درویرایش نوشته‌های اوگوستین هر جا نام مهر بوده آن را از میان برده‌اند.»<sup>۱</sup>

و چنین است مهر مسیحا، پیامبر ایرانی که در آغاز دوره اشکانی پیدا شد و به پیامبری برانگیخته شد و در بستر و ثوابه دین زرتشتی دین خویش را پدیدار کرد که چون و چند آن در نامه‌های یاد شده آمده است. آنچه در این جا گفتنی است این است که بسیاری از پژوهشگران دین مهری چون دین مهری دوره اشکانی و پیداشدن مهر مسیحا را به دیده نیاورده‌اند و دین مهرپرستی را تنها مهرپرستی پیش از زرتشت می‌دانند، دچار لغزش شده و از این لغزش سردرگمی‌هایی پدید آمده است. این سردرگمی‌ها چنین است که اگر دین مهرپرستی تنها همان دین مهرپرستی پیش از زرتشت است چرا زرتشت با آن دین ستیزیده و مهر را از پایگاه خدایی پائین آورده و رهبران این دین را نکوهیده است و اگر دین مهری پیش از زرتشت چنین است که زرتشت با آن جنگیده و آن را نکوهیده پس آن اندیشه‌های بلندمهری عرفانی که در عرفان عشق ایران می‌آید چیست و از کجا سرچشمه گرفته است؟ باورهای پندارگونه دین مهری پیش از زرتشت که نمی‌تواند دارای این پایه و مایه باشد. این پرسش و پرسش‌های این چنینی دیگر همه برخاسته از لغزش یاد شده است و پاسخ به این پرسش‌ها همان است که گفته شد. دین مهری عرفانی دینی است که در بستر فرهنگ زرتشتی و در آغاز اشکانیان از سوی مهر مسیحا پدید آمده است و دنباله دین زرتشتی است. آنچه که دو فرهنگ عرفانی ایران آمده همین دین مهر مسیحا است که می‌باید آن را دین مهری زرتشتی نامید. این دین بامهرپرستی ساده و پندارگونه پیش از زرتشت و آئین‌های خونین آن یکی نیست. عرفان ایرانی عرفان برخاسته از کات‌ها و دین مهری دوره اشکانی است.

### مهر زندانی تاریکی تن

گردونه مهر را دنبال می‌کنیم و به دیدمان دیگر می‌رسیم، دیدمان مانی، دیدمانی

۱. جستار درباره مهر و ناهید، استاد دکتر محمد مقدم.

که در آن مهر از پهنه دشت‌ها و کشتزارها و میدان جنگ‌ها و مهرابه‌ها بیرون می‌آید و به تن آدمی فرو می‌رود و زندانی تن می‌شود.

مانی و مانویان بر این باور بودند که فروغ و تاریکی نخست از هم جدا بودند. در دو کشور جدا از هم و هم مرز. و روزی چنان شد که فرمانروای تاریکی‌ها توانست بر بخشی از کشور فروغ دست یابد و جهان ما آمیزه‌ایست از روشنایی و تاریکی. در تن ما و جهان ما بخشی از فروغ زندانی است و آدمیان می‌باید در زندگانی خود به گونه‌ای رفتار کنند که زمینه آزادی فروغ را از زندان تن فراهم سازند و این کار از راه ستیز با تن و جهان مادی و هر چه برخاسته از تن و جهان مادی است. خودداری از زناشویی و زایش و خودداری از هر کاری که مایه فزونی جهان تن و جهان مادی می‌شود سبب می‌گردد که زندان تن زودتر فرسوده و نابود شود و ذره فروغ آسان‌تر از زندان خود آزاد گردد.

اندیشه‌های مانی بازتاب دلهره‌ها و ترس‌ها و رنج‌های آدمی است. زمانی که مانی به پراکندن اندیشه‌های خویش می‌پردازد سال‌های پیرامون سال ۲۵۰ میلادی است. به راستی در این زمان در ایران زمین چه می‌گذشته که بازتاب آن این همه دلهره و ترس و رنج و بدبینی و نومیدی بوده است؟ برای پاسخ‌دادن به این پرسش می‌باید به واپس بازگشت و چون و چند واژگونی پارتیان و نابودی همه پادمان‌های آنان را به دست نوآمدگان ساسانی و جنگ‌های پی در پی و صدها رویداد تلخ دیگر را به دیده آورد که گفتگو درباره آن‌ها در این نوشته کوتاه نمی‌گنجد. تنها این نکته گفتنی است که با گذشت زمان به همان اندازه که تلخی و رنج و رویدادهای هراسناک توان فرسا در ایران کشیده شد، اندیشه‌ها و باورهای با مایه اندیشه‌های مانی نیز دنبال شد. بسیاری از اندیشه‌هایی که در زمان‌های پسین با نام تصوف در ایران زبانزد می‌شود و پیروان سرسختی که پیدا می‌کنند نمایش دیگر اندیشه‌های مانی است. به راستی به ژرفای تاریخ بنگریم و تلاش‌های تن ستیزانه مردمان در ایرانویج، در تلاش‌های شگفتی‌آور که با آن تلاش‌های سازنده و پردازنده مردمان در ایرانویج، در زمانی که نمود گاه مهر پهنه کشتزارها و رودها و میدان جنگ‌ها بود دوری بسیار دارد. و شگفتنا از سرنوشت و زندگی دردناک مانی و پیروان او که آنان که می‌خواستند آرام در گوشه‌ای با فرسایش تن ذره فروغ را از تاریکی و زندان خود آزاد کنند تا به برخاستگاه نخستینش باز گردد، رفتار سخت‌ترین پیگردها شدند و از مانویان و زندیقان ایرانی گرفته تا کاتارهای فرانسیوی گروه گروه به دست شکنجه و مرگ سپرده شدند. سرنوشتی که از آن خود مانی چنین بود.

سخن گفت با او ز اندازه بیش

بفرمود تا مانی آمد به پیش

۱. برای آگاهی بیشتر کتاب مانی. نوشته ناصح ناطق را بخوانید.

سخن رانندند از سفید و سیاه  
ز گفتار موبد ز دین کهن  
به یزدان چرا آختی چیره دست  
بدو در مکان و زمان آفرید  
ز هر گوهری گوهرش برتر است  
که زویت پناهست و هم زو گزند  
همی پند دین آوران نشنوی  
جز از بندگی کردنت چاره نیست  
بپژمرد شاداب رخسار اوی  
و سرنوشت مانی را پس از این گفتگو می دانیم و سرنوشت پیروان مانی را.

خودو موبدان هر دو نزدیک شاه  
فرو ماند مانی میان سخن  
بدو گفت کای مرد صورت پرست  
کسی کو بلند آسمان آفرید  
کجا نور و ظلمت بدو اندرست  
شب و روز و گردان سپهر بلند  
به بوهان صورت چرا بگریوی  
که گویند پاکیزه یزدان یکیست  
فرو ماند مانی ز گفتار اوی  
و سرنوشت مانی را پس از این گفتگو می دانیم و سرنوشت پیروان مانی را.

### مهر در خورآباد مغان

گردونه مهر باز به جلو می تازد و به جلو می رود. از زمان مهر و مانی این گردونه دو راه جداگانه در پیش می گیرد. یکی راه به زندان تنها که همانگونه که گفتیم تصوف بدبینانه و خشکی و تن ستیزی و گیتی براندازی را پدید می آورد و دیگر راهی به خورآباد (خرابات) مغان، راهی دلکش و زیبا و سازنده و شادی آفرین و گیتی ساز و رامش بخش، راهی که مهران نخستین در آغاز در ایرانویج آن را پی ریختند، زرتشت آن را به چهر فروزش خرد و اندیشه و تابش دل در آورد و مهر مسیحا آن را پایگاه آرایش روان نهاد و سرانجام پس از پنهان شدن کوگاه در پس ابرها از درون خورآباد (خرابات) های مغان سردر آورد و در سروده های حافظ بزرگ و دیگر اندیشه وران و سخن پردازان ایران به اوج زیبایی و رسایی رسید.

### خرابات یا خورآباد و خورآباد مغان

واژه خرابات و خرابات مغان یکی از واژه های رازآمیزی است که در ادب و فرهنگ فارسی بسیار می آید و زیباترین و والاترین سخنهایی که در ادب و فرهنگ فارسی از سوی سخن پردازان و برتر از همه حافظ آسمانی آمده است به گونه ای با این واژه وابسته است. در زیر نمونه هایی از سخنان آسمان پایه حافظ را که در آنها واژه پیر-مغان و مغان و خرابات آورده شده است می آورم. همین سرودها خود بس است تا از چون و چند فروزش مهر در خرابات مغان پرده بردارد و با آوردن این سخنان دیگر نیازی به گفتگوی بیشتری نیست.<sup>۱</sup>

۱. برای آگاهی بیشتر از واژه خرابات و خورآباد کتاب «راهی به مکتب حافظ» نوشته دکتر علیقلی محمودی بختیاری و «حافظ خراباتی» نوشته دکتر رکن الدین همایون فرخ را بخوانید.

من از پیر مغان دیدم کرامت‌های مردانه  
 که این دل‌ق ریایی را به جامی بر نمی‌گیرد  
 در خانقه ننگ‌جد اسرار عشق و مستی  
 جام می‌مغانه هم با مغان توان زد  
 مشکل خویش بر پیر مغان بر دم دوش  
 گو به تأیید نظر حل معما می‌کرد  
 نیکی پیر مغان بین که چون بدستان  
 هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود  
 گفتیم شراب و خرقه نه آئین و مذهب است  
 گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند

بنده پیر مغانم که از جهلم برهاند  
 پیر ما هر چه کند عین رعایت باشد  
 مشو فریفته رنگ و بو قدح درکش  
 که رنگ غم زدلت جز می‌مغان نبرد

ای گدای خانقه بازا که در دیر مغان  
 می‌دهند آبی و دل‌ها را توانگر می‌کنند  
 در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست  
 مست از می و میخواران از نرگس مستش مست  
 خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان  
 زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت  
 زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنه‌سار  
 که ره صومعه تا دیر مغان این همه نیست

شاد بادا روح آن رندی که او  
 بر سر کوی مغان یابد وفات

گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت  
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست  
 تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود  
 سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود  
 حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است  
 بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود  
 گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن  
 شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود  
 تشویش وقت پیر مغان می‌دهند بساز  
 این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند  
 گر شوند آگه از اندیشه ما مغنجان  
 بعد از این خرقه صوفی به گرو نستانند

کیمیائی است عجب بندگی پیر مغان  
خاک او گشتم و چندین درجام دادند

آنکس که منع ما ز خرابات می کند  
بجان پیر خرابات و حق صحبت او  
مدام خرقة حافظ به بادده درگرواست  
قدم منه به خرابات جز به شرط ادب  
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف  
به فریادم رس ای پیر خرابات

گو در حضور پیر من این ماجرا بگو  
که نیست در سرمن جز هوای خدمت او  
مگر ز خاک خرابات بود فطرت او  
که سالکان درش محرمان پادشهند  
هرسخن وقتی و هر نکته مکانی دارد  
به یک جرعه جوانم کن که پیرم

دولت پیر مغان باد که باقی سهل است  
دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل  
حریم درگه پیرمغان پناهت بس

قصر فردوس به پاداش عمل می بخشند  
ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس  
چل سال بیش رفت که من لاف می زنم  
کز چاکران درگه پیر مغان کمترین منم  
حافظ جناب پیر مغان مامن و فاست  
درس وفا و مهر بر او خوان وزو شنو  
در سرای مغان رفته بسود و آب زده  
نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده

اینک بایسته است گفتگوی کوتاهی دربارهٔ واژهٔ خرابات یا خورآباد بکنیم و  
معنی راستین این واژه را دریابیم و نخست بخشی از آنچه را که در برخی کتابها در  
این باره آورده شده است می آورم.

پیرمغان: مردمان قدیم شراب را از دوجا به دست می آورده اند یکی از مسیحیان  
و دیرها و دیگری از مجوسان یعنی مغان که جاحظ می گوید شراب خوب نیست مگر  
آن که ازخم مجوسی باشد که روی آن تار عنکبوت گرفته باشد و اسم آن مجوس یزدان فلان  
باشد.

در ابتدا پیرمغان همان شراب فروش بود بعد در اصطلاح صوفیه معانی دیگر هم پیدا  
کرده است. پیر نورانی در اصطلاح مسیحیان مسطوری است.

خرابات: مفرد آن خراب در عربی محل فسق و فجور اتفاقاً به معنی فاحشه خانه  
نیز استعمال شده است. رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ راجع به قوانین غازی  
می گوید حکم کرد دختران را به زور در خرابات نگاه ندارند. ایرانی ها از قرن چهارم به  
بعد به معنی میخانه که فکر ایرانی و از استعمال های قرن چهارم به بعد است. خوب معلوم

می‌شود کلمه خرابات به معنی میخانه استعمال شده.

خرابات در اصل به معنی فاحشه‌خانه است. در مطلع السعدین در ذکر فضایل امیر تیمور می‌گوید «دیگر جمیع ممالک را از رجس خرابات ومصطبه پاك فرمود با آن که هر روز مبلغ چند تومان از سوق السلطان بغداد و تیمانچه تبریز و کوی دراز سلطانیه و بیت‌اللطیف شیراز و کوی پایان کرمان و خرابات خوارزم حاصل بود منابع این مواضع را نابود انگاشت و رقم عدم بر دینار و درم آن نگاشت.»

واژه دیگری که با واژه خرابات یا خورآباد وابسته است واژه «خربت» یا «خوربت» است که در برخی نوشته‌ها به ویژه در مثنوی به گونه «خربط» نوشته می‌شود.

مولوی در داستانی ستیز يك «خوربت» یا نگهبان يك خورآباد را با خودش می‌آورد که در آن درحالی که از خرده‌های «خوربت» سخت به خشم آمده پاسخ او را می‌دهد.

خربطی ناگاه از خرخانه‌ای	سر برون آورد چون طعانه‌ای
کاین سخن پست است یعنی مثنوی	قصه پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث و اسرار بلند	که دوآند اولیا زان سوسمند
از مقامات قبل تا فنا	پایه پایه تا ملاقات خدا
جمله سر تا سر فسانه است و فسون	کودکانه قصه بیرون و درون

آقای محمدتقی جعفری در تفسیر مثنوی «خوربت» را «خرمنش» معنی کرده و می‌نویسد. «آری يك خرمنشی از «خرخانه» مانند کسی که تنها کارش طعنه زدن است سر بیرون آورد و چنین گفت:»

در برخی مثنوی‌ها «خوربط» به معنی آدم مسخره معنی شده است.

همان گونه که در چند تعریف بالا می‌بینیم خرابات با معناهای فاحشه‌خانه، محل فسق و فجور، بیت‌اللطیف، خرخانه و پیرمغان معنی شراب‌فروش و خرمنش و آدم مسخره را می‌دهد و آیا به راستی چنین است؟ آیا آن ترانه‌های دل‌انگیز آسمانی که حافظ گفته و در آن‌ها واژه خرابات و پیرمغان را آورده اشاره به جاهای پلید یاد شده است؟ آیا به راستی يك آدم «خرمنش» که جایش «خرخانه» است آن اندازه توان اندیشه دارد که با فرزانه‌ای چون مولانا به ستیز بنشیند و گفته او آن چنان در مولوی اثر کند که در بیش از ده صفحه از مثنوی به پاسخ دادن به وی پردازد؟ پس بپذیریم که خرابات دارای معناهای یادشده نیست و دارای معنای دیگری است که با مهر و مهر مسیحا و زرتشت و گات‌ها وابسته است. خورآباد یعنی «خانه‌مهر» خور به معنی خورشید و آفتاب و آباد یا او به معنی «خانه».

۱. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی بر حافظ.

۲. شرح و تفسیر مثنوی، جلد نهم، محمدتقی جعفری.



خورآباد همان مهراب و مهرابه است که معنی خانه مهر را می دهد. امروزه زرتشتیان آتشکده خود را در مهر می گویند. از دیرباز در ایران مهریان در جای ویژه ای که در آغاز در يك غار و کنار رود بوده گرد هم می آمدند و آئین های ویژه ای را به کار می بستند. این غارها که خانه مهر یا مهرابه نامیده می شد در زمان های پسین گسترش یافت و با معماری ویژه ای در هر جا که مهریان بودند ساخته می شد. آثار و نشانه های مهریان امروزه در ایران و بیشتر کشورهای اروپایی به ویژه ایتالیا که جای گسترش دین مهر بوده بسیار دیده می شود. در ایران در گذشته از این مهرابه ها یا خانه های مهر که وارستگان که در آن گرد می آمده اند و به آرایش روان می پرداختند فراوان بوده است که در زیر نمونه هایی آورده می شود.

«یکی از نیایشگاه های قدیم مهر که رندان و ملامیان با نام خرابات از آن یاد می کردند و به آن جا برای سیر و سلوک و گذران دوران ریاضت و تزکیه نفس می رفتند مکانی است که خوشبختانه تا امروز بجا مانده و مردم آن را به نام چاه مرتضی علی می - شناسند. درباره کوه چهل مقام، فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم می نویسد: «از تنگه الله اکبر که وارد شیراز می شوند کوهی که سمت دست چپ است آن را کوه چهل مقام نامند. وجه تسمیه این که در آن شگفت ها و غارهایی بسیار است و در هر یک فقط محرابی ساخته اند از جهت تمیز قبله و در آن ها ایام سابق مردمانی مرتاض مشغول دعا و عبادت و ریاضت بوده اند هر يك از آن مغاره ها را مقامی می خوانده اند و عدد آن ها چهل بوده این فقیر اکثر آن ها را دیده ام محرابشان هنوز باقی است و آن آثار در کوه است، به تصدیق و تأیید و گواهی اهل فن. ساختمان آن متعلق به دوران پیش از اسلام است.»

«آرامگاه چهل تنان نیز مکان دیگری است که متعلق به مهریان بوده و در دوره اسلامی عارفان ملامی و یا عاشقان در آن جا به نیایش می پرداختند. این چهل تنان همان چهل تنی هستند که در مسلک عشق مانند مذهب مهر، دارای مقام معنوی والا می بوده اند و در آن جا به خاک سپرده شده اند، پیش از این که این مکان به آرامگاه مبدل شود آن جا باغ باشکوه و دلگشایی بوده که ملامیان یا عاشقان در آن جا گرد می آمدند و پیروان مذهب عشق و رندی در آن جا حضور یافته و به همین مناسبت به آن جا عشق آباد نام داده بودند. هنوز نیز این باغ و کلیه را عشق آباد می گویند. بعدها این باغ به آرامگاه نقیبان و چهل تنان مبدل شده است.»

و بدین سان می بینیم مهر که در روزگاری در کشتزارها، کشتکاران و ورزندگان زمین را نگهبانی می کرد و روزگاری در مهرابه زرتشت به تابش اندیشه خرد فراگردید

۱. برای آگاهی از مهرابه های ایران کتاب بیخ مهر، مهندس احمد حامی را بخوانید.

۲. حافظ خراباتی، دکتر رکن الدین همایون فرخ.

همچنان زندگی فرهنگی خود را دنبال کرد و با اندیشه‌های والای مهر مسیحا جنبه ویدایی (عرفانی) آن بیشتر شد و سرانجام در خورآبادهای مغان با سرودهای فرزندگان و اندیشه‌وران بزرگی چون حافظ به اوج زیبایی و رسایی رسید، و اندیشه‌های والای زرتشت و عرفان‌گات‌ها را جاودانی کرد.

### عرفان مهر

خورآباد مغان در کشور ما برخاستگاه اندیشه‌ها و دبستان‌های ارجمندی گردیده است که از والاترین آن‌ها عرفان عشق است که دنباله عرفان‌گات‌ها و عرفان مهر مسیحا است. عرفان عشق چیست؟ تراوش والاترین اندیشه‌ها و سہش‌ها (احساس)ها که برای شناخت آن‌ها تنها باید آن‌ها را خواند و به جان دریافت. در این جا چکه‌ای از این دریای بیکران آورده می‌شود:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم  
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم  
دیده شیر است مرا جان دلیر است مرا  
زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم  
گفت: که دیوانه نه‌ای. لایق این خانه نه‌ای  
رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم  
گفت که تو کشته نه‌ای، وز طرب آغشته نه‌ای  
پیش رخ زندگیش، کشته و افکنده شدم  
گفت: که تو زیرکی مست خیال و شککی  
گول شدم، مول شدم، وز همه برکنده شدم  
گفت که تو شمع شدی، قبله این جمع شدی  
جمع نه‌ام، شمع نه‌ام، دود پراکنده شدم  
چشمه خورشید تویی، سایه‌گه بید منم  
چونکه روی از سر من، پست و گدازنده شدم

### مهر در دبستان‌های فرزانی

در سده‌های میانه، در فرهنگ ایران، مهر در اندیشه فرزندگان ایرانی به چهره یک جهان‌بینی و روش نگرش، یک دبستان فرزانی پر بار و گرانبها و ژرف را پدید می‌آورد که نمود برجسته آن، اندیشه‌ها و فرزنان سهروردی است که در آغاز گوشه‌ای از آن را آوردم و در زیر یک گوشه دیگر آن را می‌آورم.

«به برکت رهایی فکری مسلمین، شهاب‌الدین یحیی سهروردی (متوفی در ۵۸۷ هجری) پدید آمد و آهنگ ساختن فلسفه‌ای نو کرد. شهاب‌الدین یک‌سره از مفاهیم دیرینه چشم‌پوشید. ولی به اقتضای فکر اصیل ایرانی خود، علی‌رغم تهدیدات متنفذان تنگ‌نظر، به استقلال اندیشید. در فلسفه اوسن فکری ایرانیان باستان که اندکی در آثار محمدزکریای-رازی و ابوحامد غزالی و اسماعیلیان جلوه‌گر شده بود، با افکار حکیمان و الهیات اسلامی همساز گردید.

برای آن‌که از خدمت سهروردی به فلسفه ایران آگاه شویم، باید فلسفه اولای او را پیش نهیم. به نظر شیخ اشراق، کسی که می‌خواهد به فلسفه متعالی او راه برد، باید با فلسفه ارسطویی و علم منطق و ریاضیات و تصوف به‌خوبی آشنا باشد و ذهن خود را از آلودگی تعصب و گناه بپالاید و با این شیوه، رفته رفته بر ذوق یا حسی درونی که یافته‌های نظری عقل را می‌سنجد و تصحیح می‌کند، دست یابد. عقل بی‌یاور درخور اعتماد نیست، پس باید از ذوق یعنی ادراکی مرموز که به‌کنه امور پی می‌برد و روح بی‌آرام را شناخت و آرامش می‌بخشد و شک را از نیرو می‌اندازد، یاری گیرد. سهروردی جنبه‌های گوناگون آزمایش‌های ذوقی را شرح داده است. ولی ما در این بررسی فقط به جنبه‌ای از این آزمایش‌ها که به‌وسیله فکراستدلالی انتظام می‌پذیرد می‌پردازیم و از این رو به شاخه‌های سه‌گانه حکمت اشراق یعنی بودشناسی و جهان‌شناسی و روان‌شناسی بسنده می‌کنیم.

**الف. بودشناسی:** اصل نهائی وجود «نور قاهر» است. و اقتضای آن روشنی-بخشی درنگ‌ناپذیر است. به نظر محمدشریف هروی که بر کتاب **حکمة الاشراق** سهروردی شرحی نوشته است، هیچ چیز مرعی‌تر از نور نیست. و قابلیت رؤیت به‌تعریف نیازی ندارد. تجلی، ذات نور است، زیرا اگر تجلی عرض باشد و نور اضافه شده باشد، لازم می‌آید که نور فی‌نفسه قابل رؤیت نباشد. و خود به‌وسیله چیزی دیگر که فی‌نفسه قابل رؤیت است قابل رؤیت گردد، این نیز ایجاب می‌کند که نور قابل رؤیت نباشد و چیزی جز آن قابل رؤیت باشد، و چنین نتیجه‌ای البته ناموجه است. در این صورت، علت وجودی نور خود اوست، هرچه جز اوست، به‌ناگزیر مقید و محدث و ممکن است. «لأنور» یا غسق چیزی نیست که از مبدائی مستقل برخاسته باشد، و پیروان آیین معنی که نور و ظلمت را دو حقیقت متمایز و مخلوق دو عامل خلاق مستقل گرفتند، بر خطا بودند. موبدان زردشتی به عنوان آن‌که «یک» جزیک افاضت نمی‌کند، روشنایی و تاریکی را به دو مبدأ مستقل نسبت دادند. ولی حکیمان ایران باستان با دوگرایی آنان موافقتی نداشتند. در واقع تقابل نور و ظلمت تقابل تضاد نیست، تقابل وجود و لاوجود است. ایجاب نور مستلزم سلب نور است، به این معنی که نور برای

۱. محمدشریف هروی: شرح انواریه، کتابخانه سلطنتی برلین، برگ ۱۰ الف.

آن که خود را تحقق بخشده، باید ظلمتی یابد و آنرا روشن گرداند. نور آغازین مبداء هرگونه حرکت است، و مراد از حرکت، صرفاً تغییر مکانی نیست. نور ذاتاً عاشق پرتو-پاشی است، و این عشق، او را برمی انگیزد که با پرتوپاشی خود، همه چیزها را شور و زندگی بخشد. نور انواع بی شمار دارد. نورهای رخشان تر، خود موجد نورهای دیگر می شوند. ولی سرانجام درجه درخشندگی نور چندان پایین می آید که دیگر به ظهور نور جدید نمی انجامد. اگر به زبان الهیات سخن گوئیم، این نورها فرشتگانی هستند که به برکت نور قاهر، انواع موجودات را از زندگی و نیرو برخوردار می سازند. مشائیان که شماره عقول اصیل و نیز شماره مقولات فکر را ده دانستند، به خطا رفتند. نور قاهر را امکاناتی بی نهایت هست، و جهان با همه تنوعات خود، تنها جلوه ای جزئی است از ذات لایتناهی. از این رو مقولات محدود ارسطو اعتبار مطلق ندارند. انسان را توان آن نیست که با اندیشه محدود خود بر همه مقولات احاطه یابد. زیرا نور قاهر مطابق مقولاتی بی شمار بر آنچه نور نیست، نورپاشی می کند. بر روی هم می توان دو گونه نور عمده شناخت:

۱. نور مجرد: این نور که شامل عقل کلی و عقل جزئی است، هیبتی به خود نمی گیرد و هرگز به چیزی جز خود تعلق نمی پذیرد. همه انواع نور - نور پاره آگاه و نور آگاه و نور خود آگاه که از حیث تابندگی با یکدیگر فرق دارند - از نور مجرد زاده می شوند، و نزدیکی یا دوری نسبی آنها به نور مجرد است که درجه تابندگی آنها را تعیین می کند. نفس یا عقل جزئی روگرفت تاز یا انعکاس ضعیف نور قاهر است. نور مجرد، خود را به خود می شناسد، و به جز خود، به چیزی که او را بشناساند، نیازمند نیست. بنابراین ذات نور مجرد، آگاهی یا خودشناسی است، اما نفی نور یعنی ظلمت چنین کیفیتی ندارد.

۲. نور عارضی: این نور می تواند به چیزی جز خود تعلق یابد و بدان هیبت بخشد. نور ستارگان و نیز قابل رؤیت بودن سایر اجسام از این گونه اند. نور عارضی یا بهتر بگوییم نور محسوس، انعکاس بسیار ضعیفی از نور قاهر است و به سبب بعدی که بامبداء خود دارد، از شدت جوهری نور مجرد محروم است. چنان که گفته شد، هر نوری به نوبه خود، نور ضعیف تری می تاباند، و این جریان چندان ادامه می یابد که نور از استقلال، عاری و برای بقای خود، به غیر محتاج می شود.

چنین است فلسفه شهید بزرگ ایرانی. وی به راستی نخستین نظام پرداز-تاریخ فلسفه ایران بود که حقایق همه شیوه های فکری ایران را باز شناخت و با کاردانی درهم آمیخت و نظام نوی پرداخت. خدا را مجموع هستی های حسی و انکاری شمرد و از این رو به فلسفه وحدت وجود کشانیده شد. بر خلاف برخی از صوفیان پیش از خود، جهان را

حقیقی، و نفس انسانی را واجد فردیتی ممتاز دانست. در زمینه علت نهائی وجود با حکیمان متشرع هماهنگ گردید و گفت که علت نهائی هر نمود؛ نور مجرد است، و جهان سراسر، اشراق نور مجرد است. در روان‌شناسی از ابوعلی سینا پیروی کرد، ولی روان‌شناسی او از روان‌شناسی ابوعلی منظم‌تر بود و بیش از آن به تجربه‌گرایی داشت. در عرصه فلسفه اخلاق، به راه ارسطو رفت و مفهوم میانه‌گزینی او را با دقت تام تشریح کرد. از این‌ها بالاتر، با دگرگون کردن آیین نو افلاطونی دیرین، نام فکری مخصوصی ترتیب داد که از یک طرف به فلسفه افلاطون متمایل بود و از طرف دیگر دوگرایی کهن ایرانی را پیش کشید و بدان صورتی روحانی بخشید، هیچ‌یک از متفکرانی که از ایران برخاسته‌اند، نتوانسته‌اند مانند او با اصول اساسی چندی، همه جنبه‌های وجود عینی را تبیین کنند. سهروردی در سراسر نظام فکری خود به تجربه‌گرایی و نیز کوشید که همه چیزها و حتی نموده‌های جسمانی را با نظریه اشراق خود باز نماید. عینیت هستی که در همه خدای افراتی و ذهنی پیشینیان گم و مستهک شده بود، در نظام سهروردی اعتباری در خور یافت و مورد تدقیق و تبیینی تمام قرار گرفت.

این فرزانه تیزاندیش در سراسر نظام فکری خود هماهنگی تامی بین عقل و عاطفه برقرار ساخت و از این رو بیش از سایر متفکران، از عهده تسخیر اذهان برآمد و بر اثر آن، از رشک حکیمان معاصر خود به‌گزند افتاد. اینان به‌انگیزه کوتاه‌اندیشی، او را به‌سختی آزرده و حتی پس از شهادت او هم آرام نیافتند و این شهید بزرگ عالم علم را در زمره شهیدان نیاورده و به تحقیر، «شیخ مقتول» خواندند. با این همه، در قرون بعد صوفیان و حکیمان حق او شناختند و بر او حرمت عظیم نهادند.

گفتنی است که علی‌رغم فلسفه روحانی شهاب‌الدین سهروردی، گروهی از صوفیان به دوگرایی مادی‌مانوی باز گشتند. پیروان این مسلک، چنان که عزیزالدین محمد نسفی نوشته است، نور و ظلمت را لازم و ملزوم شمردند و گفتند که این دو چون دو دریای شیر و روغن با یک دیگر می‌آمیزند و موجب تکثر هستی می‌شوند. آرمان انسان، رهایی از شایبه ظلمت است، و نور هنگامی از ظلمت خواهد رست که بر خودشناسی دست یابد.

### و دیدگاه فرزانه دیگر

«عزیزالدین نسفی یکی از عارفان ایرانی درباره فروغ و روشنایی دیدگاهی دارد که یادآور مهر و جهان‌بینی دیرینه ایرانی است:

«ای درویش عالم دو چیز است، نور و ظلمت، یعنی دریای نور است و دریای ظلمت. این دو دریا در یکدیگر آمیخته است، نور را از ظلمت جدا می‌باید کرد، تا صفات نور ظاهر شوند.»

ای درویش انسان کامل این اکسیر را به کمال رسانید و این نور را تمام از ظلمت جدا گردانید، از جهت آن که نور هیچ جای دیگر خود را کماهی ندانست و ندید و در انسان کامل خود را کماهی دید.

ای درویش این را به کلی از ظلمت جدا نتوان کردن که نور بی ظلمت نتواند بود و ظلمت هم بی نور نتواند بود، چون نور از جهتی وقایهٔ ظلمت است و ظلمت از جهتی وقایهٔ نور است. هردو با یکدیگر بگردند و با یکدیگر خواهند بود.

می باید که نور با ظلمت چنان بود که مصباح در مشکوة تا صفات نور ظاهر شوند. ای درویش این مصباح همه کس دارد اما از آن بعضی ضعیف مکرر است. این مصباح را صافی و قوی می باید گردانید که علم اولین و آخرین در ذات این مصباح مکنون است.

هرچند این مصباح قوی تر و صافی تر می گردد علم و حکمت که در ذات او مکنون است ظاهر تر می گردد.<sup>۱</sup>

### مهر در زندگی مردم ایران

جز فرزندان و جهان بینی مهر و فروغ در زندگی مردم ایران به گونه های دیگر خود را نمایان می سازد. بسیاری از باورها و رفتارهای ایرانیان به گونه ای با اندیشه فروغ و مهر آمیخته است. در فرهنگ دینی ایران در ستایش هایی که از پیشوایان دینی می شود واژه مهر با همان دیدگاه دیرینه به کار برده می شود:

تا صورت و پیوند جهان بود علی بود  
تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود  
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن  
هم عابد و هم معبد و معبود علی بود  
سر دو جهان پرتو از انوار الهی  
از عرش به فرش آمد و بنمود علی بود  
آن نکته تحقیق حقایق به حقیقت  
کز روی یقین مظهر حق بود علی بود  
آن نور مجرد که بد او در همه حالت  
با موسی و با عیسی و با هود علی بود  
این سر بشنو باز ز شمس الحق تبریز  
کز نقد وجود دو جهان بود علی بود

۱. پیشگفتار حکمة الاشراف، دکتر سید جعفر سجادی.

امروز مردم ما هنگام زناشویی در کنار سفره‌ای می‌نشینند که نماد مهر (لاله شمع - چراغ) که نگهبان پیمان است روشن است. «به این سوی تجلی قسم» سوگندی است که به زبان مردم ما بسیار می‌آید. روشن شدن چراغ و روشنایی برای مردم ما با درود همراه است. ماه هفتم ما ماه مهرگان است بسیاری از نام‌های ایرانی همراه با مهر است.

بسیاری از آئین‌های ما آشکار و ناآشکار از مهر برمی‌خیزد و به مهر وابسته است که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها جشن نوروز است. جشن نوروز یادمان روزگار جمشید و سرمای بزرگ است. در روزگار جمشیدی سرمای بزرگ ایران را فرا می‌گیرد که وندیداد چون و چند آن را باز نموده است.

«اهورمزدا در محل ملاقات به جمشید گفت: ای جم زیبا پسر و یونگهان تو را آگاه می‌سازم در جهان جسمانی زمستان نکبت بار همراه سرمای سخت و ویران کننده خواهد شد و برف سنگین و دانه درشت خواهد بارید و این برف روی به بلندی یک اردوی خواهد رسید. در این هنگام همه چهارپایان و ستوران از بالای کوه‌ها و از امکنه دور افتاده و از عمق دره‌ها به پناهگاه‌های زیرزمین پناهنده خواهند شد.

تو باید ای جم یک غار و درازای آن از هر چهار طرف یک میدان اسب‌دوانی باشد و در آن جا باید از تخمه چارپایان ریز و درشت و از نژاد مردمان، سگ‌ها، پرندگان و آتش سرخ و سوزان جای دهی، غاری که از هر سمت به درازای یک میدان اسب‌دوانی برای سکونت مردم و مسکن گاو و ستوران باشد.»

و سرانجام بر اثر بیرون شدن زمین از آسه (محور) خود در یازده هزار سال پیش (بنابه پژوهش‌های زمین‌شناسی و اخترشناسی و زمین‌شناسی) سرما ایرانویچ را می‌گیرد. گروهی مردم با ستوران و نمونه تخم و نهال گیاهان به غارها پناهنده می‌شوند تا سرما پس از گزندهای بیشماری که می‌زند به پایان می‌رسد و مردم از غارها بیرون می‌آیند و زندگی تازه در ایران آغاز می‌شود. پایان سرما و نمایان شدن خورشید در آغاز بهار بوده است و از همین روی جشنی بزرگ برپا می‌شود که نوروز نامیده می‌شود.

سر سال نو هومز و فرودین	بر آسوده از رنج تن دل زکین
بنوروز نو شاه گیتی فرورز	بر آن تخت بنشست فیروز روز
بزرگان بشادی بیاراستند	می‌ورود و رامشگران خواستند

که همین جشن است که امروز پس از گذشت یازده هزار سال همچنان به جا مانده است و بر ماست که این یادگار بزرگ نیاکان سخت‌کوش و والای خویش را زنده نگاه- داریم و در برپائی هر چه باشکوه‌تر آن با همه گوشه‌ها و تراداد (سنت)‌های وابسته آن و به‌نشانه جاودانگی سرزمین و زادگان (ملت) گرامی ایران بکوشیم و پیوسته پوینده راه مهر و مهر ایران باشیم.